

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره هفدهم، شماره دوم، بهار (۱۳۸۱) (پیاپی ۳۴)
(ویژه نامه زبان و ادبیات فارسی)

داستان وامق و عذرا و روایت حسینی شیرازی

دکتر کاووس حسن لی*

دانشگاه شیراز

چکیده

داستان عاشقانه وامق و عذرا در ادب فارسی، به گونه‌های مختلف گزارش شده است. بنیاد این داستان را برخی یونانی، برخی ایرانی و بعضی عربی گمان کرده اند. گزارش‌های عنصری و طرسوسی قدیمی‌ترین گزارش‌هایی است که از داستان وامق و عذرا در زبان فارسی برجای مانده است. محمود لامعی، قتیلی بخارایی، صرفی کشمیری، شعیب جوشقانی، صلحی، موسوی نامی، ظهیر و حسینی شیرازی، از جمله کسانی هستند که این داستان را گزارش کرده اند. در گزارش حسینی شیرازی برای نخستین بار داستان "وامق و عذرا" و داستان عاشقانه "سعادت و سلمی" در هم آمیخته است.

در این مقاله پس از معرفی داستان وامق و عذرا به سه موضوع زیر پرداخته شده است:

۱- باز شناسی و بررسی عناصر مشترک داستان وامق و عذرا در روایت‌های مختلف.

۲- گزارشی کوتاه از نه روایت برجای مانده از داستان وامق و عذرا.

۳- بررسی ویژگیهای روایت محمد حسین شیرازی از داستان وامق و عذرا و تفاوت آن با

روایت‌های دیگر.

واژه های کلیدی: ۱. وامق-عذرا ۲. حسینی شیرازی ۳. داستان‌های عاشقانه ۴. داستان‌های یونانی در ادب فارسی ۵. سعادت ۶. سلمی.

۱. مقدمه

داستان عاشقانه "وامق و عذرا" از داستان‌های ویژه‌ای است که در بسیاری از متون ادب فارسی، بارها، بدان اشاره شده و روایت‌های متفاوتی نیز از آن به نگارش درآمده است. بنیاد این داستان را، برخی یونانی^۱ (ضیاءالدین سجادی، ۱۳۵۵)، برخی ایرانی (هرمان اته، ۶۹: ۱۳۳۷) و بعضی عربی (محمدحسین شیرازی، ۱۲۲۶) گمان کرده اند (محمدعلی تربیت، ۱۳۵۵). آنچه تاکنون، از گذشته بازمانده است، نشان می دهد که: ابوالقاسم حسن عنصری، شاعر نامدار دربار غزنوی، قدیمی ترین شاعری است که این داستان را در سده پنجم هجری به نظم فارسی درآورده است و ابوطاهر محمدبن حسن بن علی موسی الطرسوسی قدیمی ترین نویسنده‌ای است که در سده ششم هجری روایتی از داستان وامق و عذرا را به نثر، در کتاب داراب نامه خود آورده و تا امروز مانده است.

* استادیار بخش فارسی

آقای پروفسور مولوی محمد شفیع که گسترده‌ترین پژوهش را دربارهٔ پیشینهٔ داستان وامق و عذرا و روایت‌های مختلف آن انجام داده، در کتاب «مثنوی وامق و عذرا» به دو روایت از وامق و عذرا که پیش از عنصری به دست سهل بن هارون (سده سوم هجری) و بیرونی (سدهٔ چهارم هجری) به نگارش درآمده، اشاره کرده است. اما از این دو اثر یاد شده، اکنون هیچ نشانی در دست نیست. (مولوی محمد شفیع، ۱۹۶۶)

شرح باز یافت برگ‌های پراکنده‌ای از وامق و عذرای عنصری، به دست مولوی محمد شفیع پاکستانی از حکایت‌های شنیدنی است.^۲

۲. روایت های برجای ماندهٔ فارسی

بنا بر دو روایت عنصری و طرسوسی، بنیاد این داستان یونانی است:

در داستان وامق و عذرای عنصری، عذرا دختر «فلقراط» (پولیکراتس، پادشاه جزیرهٔ «شامس» (سامس) است که مادر او «یانی» نام دارد. عذرا با مادرش به معبد می‌روند و وامق پسر «ملذیطس» هم که از ستم پدرش از خانه گریخته، با دوستش (طوفان) به «شامس» و آن معبد روی می‌آورند. عذرا وامق را می‌بیند و عاشق او می‌شود، وامق نیز دل در گرو عشق عذرا می‌نهد. یانی از وامق نزد فلقراط سخن می‌گوید و او وامق را می‌خواند و «مجنیوس» حکیم او را آزمایش می‌کند. فلقراط از هر جهت وامق را می‌پسندد. اما استاد عذرا (فلاطوس) عذرا را به عشق شدید نسبت به وامق طعنه می‌زند و او را گستاخ و بی‌شرم می‌خواند و طوفان و وامق را نیز سرزنش می‌کند و عذرا نگران وامق و عشق خود می‌شود. اما پایان داستان روشن نیست. زیرا ابیات پراکنده است و تمام در دست نیست» (ضیاءالدین سجادی، ۱۳۵۵).

طرسوسی در بخشی از «داراب نامه» خود، هنگامی که حکایت‌های «طمروسیه» را در جزایر یونان باز می‌گوید، از زبان عذرا حکایت دلدادگی او را شرح می‌دهد. در روایت یاد شده عذرا یکی از پنج کنیزکی است که در تملک مردی نیک رفتار به نام «هرنقالیس» است. هرنقالیس از شاگردان و پروردگان افلاطون حکیم است. هنگامی که سبب گریه‌های پی در پی عذرا را می‌پرسد، او در پاسخ می‌گوید: پدر من پادشاه یونان بود، روزی با مادرم به زیارت هیکلی رفتیم. آنجا چشمم به جوانی زیبارو افتاد و دل به او دادم. او از مادرم چیزی درخواست کرد، مادرم به او وعده داد که پس از رفتن به قصر، مورد تقاضای او را برایش بفرستد، بعد که او را به قصر فرا خواند، پدرم او را پسندید، نیکو داشت و برکشید. مادرم از شدت دلدادگی من به او آگاه شد و با پدرم در میان نهاد. آنها تصمیم گرفتند مرا به او دهند. مادرم در آن زمان مُرد و پدرم از رای خود برگشت و مرا به وی نداد. در همین زمان پدرم را جنگی پیش آمد. دشمنان او را گرفتند و بر دار کردند و تخت پدرم به دست بیگانه‌ای افتاد. آن بیگانه مرا خواست و من تن به او ندادم، ناگزیر مرا بفروخت و من به بندگی گرفتار شدم.

هرنقالیس پس از آن که داستان را از زبان عذرا می‌شنود، او را می‌شناسد و تعجب می‌کند.

طرسوسی داستان را این‌گونه ادامه می‌دهد:

«هرنقالیس گفت: تو عذرائی؟ دختر فلقراط حکیم؟ عذرا گفت: آری. هرنقالیس گفت: پس چندین گاه چرا نگفتی من کی‌ام تا تو را نکوتر داشتمی و به حق تو برسدی؟ ولیکن اکنون تو را آزاد کردم از بهر یزدان را عزوجل که آزاد را نتوان بنده کردن...» (طرسوسی، ۲۱۰ - ۲۰۹: ۱۳۵۶)

دکتر محبوب دربارهٔ پیوند این دو نوشتهٔ کهن می‌نویسد:

«اصل داستان عنصری، با آنچه طرسوسی در داراب نامه از وامق و عذرا آورده است، چندان شبیه است که می‌توان گفت ابوطاهر طرسوسی در گفتار خود یا منظومهٔ عنصری و یا منبع و مأخذ وی را زیر نظر داشته است. چنین به نظر می‌آید که داستان وامق و عذرا واقعیت تاریخی داشته، یا دست کم داستان سرایان یونانی شخصیت‌های تاریخی را موضوع داستانی قرار داده باشند» (محمد جعفر محبوب، ۱۳۴۷).

براساس تحقیقات پروفسور محمد شفیع پس از عنصری شاعران و نویسندگان دیگر به زبان ترکی، فارسی و کشمیری داستان وامق و عذرا را به گونه‌های مختلف نگاشته‌اند که از بیشتر آنها نشانی نمانده است. از جمله آنها موارد زیر را می‌توان نام برد: فصیحی جرجانی (سدهٔ پنجم)، امیر فرخاری (سدهٔ هفتم) و عماد فقیه (سدهٔ هشتم) اشاره کرد.

عماد حکایتی کوتاه و ساده از وامق و عذرا را بدون شرح جزئیات در محبت نامه خود آورده است. صوفی زاده بورسه (سده نهم - به ترکی)، محمود لامعی (سده دهم - به ترکی) سعیدی بن العمید (سده دهم - به ترکی)، بهشتی (سده دهم - به ترکی)، قاضی قادر چلبی (سده دهم - ترجمه وامق و عذرا لامعی است، از ترکی به فارسی) و قتیلی (سده دهم)، ضمیری (سده دهم) قسمتی - محمد علی استرآبادی (سده دهم)، خواجه شعیب جوشقانی (سده یازدهم)، صلحی (سده یازدهم)، شیخ یعقوب صرفی کشمیری (سده یازدهم)، ارادت خان واضح (سده دوازدهم)، نامی - میرزا محمد صادق (سده دوازدهم)، محمدحسین شیرازی (سده سیزدهم) و سیف الدین آخوند (سده سیزدهم به زبان کشمیری).

۳. عناصر مشترک داستان وامق و عذرا در روایت‌های مختلف

با آنکه هیچ کدام از روایت‌های موجود از داستان وامق و عذرا همگونی کامل ندارند اما عناصری به عنوان وجوه مشترک در همه آنها یا بیشتر آنها به چشم می‌خورد؛ که موارد زیر نمونه‌هایی از آنهاست:

۱. ۳. عشق و دلدادگی دوسویه وامق و عذرا و دلباختگی هر دو به هم

این وجه مشترک در همه روایت‌ها، از جمله: عنصری، طرسوسی، لامعی، قتیلی، جوشقانی، صلحی، صرفی، نامی، محمدحسین شیرازی و ظهیر آشکارا دیده می‌شود.

۲. ۳. نسب شاهانه

وامق در همه روایت‌ها از شاهزادگان است و عذرا نیز در بیشتر آنها از شاهزادگان و اعیان به شمار آمده است. در روایت عنصری و طرسوسی وامق از خویشان عذراست (عذرا دختر پادشاه است)، در روایت لامعی، وامق پسر خاقان چین و در روایت جوشقانی پسر فلاطوس، از پادشاهان ساسانی است. وامق در روایت صلحی، پسر یکی از پادشاهان عرب و در روایت‌های قتیلی، صرفی، نامی، محمدحسین شیرازی و ظهیر، شاهزاده‌ای یمنی است. عذرا نیز در روایت طرسوسی و عنصری دختر فلقرات پادشاه، در روایت لامعی از مضمون حکایت‌ها پیداست که از اعیان و بزرگ‌زادگان و در روایت قتیلی دختر پادشاه حجاز است.

همچنین عذرا در روایت جوشقانی دختر قدرخان پادشاه خلخ، در روایت صلحی دختر پادشاه کشمیر، در روایت صرفی دختر سهیل امیر روم و در روایت ظهیر دختر شهبال بن صلصال بن فرخ فال، پادشاه جابل‌ساست. و تنها در روایت نامی و محمدحسین شیرازی دختری بادیه نشین شناخته شده است.

۳. ۳. تحمل سختی‌ها، گرفتاری‌ها و پیشامدهای ناگوار

در همه روایت‌های موجود هم وامق و هم عذرا برای رسیدن به هم، ناگزیر، گرفتار سختی‌ها و مشقت‌ها می‌شوند. این سختی‌ها و گرفتاری‌ها برای وامق بیش از عذرا پیش می‌آید.

۴. ۳. آزمون برای شناخت بیشتر

در روایت‌های موجود هربار به گونه‌ای وامق برای اثبات شایستگی آزموده می‌شود و از همه این آزمون‌ها سربلند بیرون می‌آید.

۵. ۳. جنگ و درگیری

تقریباً در همه روایت‌ها جنگ به عنوان یک پدیده حضور دارد:

در روایت طرسوسی؛ جنگ فلقرات (پدر عذرا) و گرفتاری عذرا، در روایت لامعی: جنگ وامق و بهمن با قهرمان تورانی، پادشاه بلخ و همچنین جنگ وامق با دیوها و دستیارانشان برای رهایی قیری معشوق لاهیجان. در روایت قتیلی جنگ پادشاه بغداد و پادشاه طائف و یاری وامق به پادشاه طائف. در روایت جوشقانی: جنگ قراخان پادشاه خطا با ملک قدرخان و شکست خوردن قراخان به دست وامق. در روایت صرفی: جنگ پادشاهان یمن و روم و کشته شدن پدر وامق و در روایت نامی: جنگ پادشاه یمن با پادشاه مصر و شام و نیز جنگ پادشاه عجم با پادشاه یمن و کشته شدن پدر وامق.

در روایت محمد حسین شیرازی: نیز جنگ مصر و یمن و به اسارت رفتن وامق و جنگ چین و روم با مصر و دلاوری‌های وامق در این جنگ. در روایت ظهیر: جنگ وامق با جنیان و دیوان و تسخیر شاه اجنه و سفره جادو به دست وامق.

تنها در روایت صلحی جنگی روی نمی دهد و در روایت عنصری هم احتمالاً بیت‌های مربوط به جنگ از بین رفته است.

۳.۶. زندان و اسارت

موضوع اسارت یا زندانی شدن یکی از شخصیت‌های داستان در روایت‌ها (بجز روایت صلحی) یکی از وقایع داستانی است.

در روایت طرسوسی، عذرا پس از شکست خوردن پدرش اسیر و به عنوان برده فروخته می‌شود. در روایت لامعی یکبار بهمین به اسارت شاهزاده خانم تورانی در می‌آید، یکبار وامق به اسارات انطون و پادشاه تورانی در می‌آید و یکبار دیگر هم عذرا، دلپذیر، بهمین، پیر و دایه اسیر جنیان و زنگیان می‌شوند.

در روایت قتیلی یکبار راهزنان زنگی شیدا - دوست و واسطه وامق و عذرا- را به اسارت می‌گیرند و به زندان می‌اندازند. یکبار وامق به جرم عشق عذرا به دست پدرش به زندان افکنده می‌شود. یکبار دیگر وامق در جزیره زنان به اسارت آنها در می‌آید و یکبار هم عذرا به دست رهنان، ربوده می‌شود، تا به پادشاه بغداد تحویل داده شود.

در روایت جوشقانی عذرا به دست قراخان اسیر می‌شود و وامق او را نجات می‌دهد. در روایت صرفی کشمیری یکبار وامق برای مدتی در زندان سهیل می‌افتد. یکبار سهیل، پادشاه روم- در جنگ ایران و روم- شکست می‌خورد و به اسارت در می‌آید و یکبار هم قمر یمنی عذرا را می‌رباید و به اسارت در می‌آورد.

در روایت صلحی عذرا به دست پدر و مادر خویش در خانه زندانی می‌شود. در روایت نامی پادشاه شام و مصر وامق را به اسارت می‌برد.

در روایت محمد حسین شیرازی یکبار عذرا به دست پدرش به زندان افکنده می‌شود و یکبار هم به دست پادشاه مصر به اسارت گرفته می‌شود. و در روایت ظهیر پدر عذرا، او را به جرم عشق به وامق به زندان می‌اندازد.

۳.۷. سفر دریا

در بیشتر روایت‌ها یک یا چند نفر از شخصیت‌های داستان سفر دریایی دارند: در روایت طرسوسی عذرا از راه دریا به جزایر یونان برده می‌شود. در روایت لامعی عذرا و دلپذیر در یک کشتی در حال گریه و زاری هستند که "لاهیجان" کشتی آنها را به نزدیک‌ترین جزیره می‌آورد. همچنین هنگامی که وامق در اسارت انطون و پادشاه تورانی است، در سفر دریایی، دچار توفان و تندباد می‌شوند.

در روایت قتیلی شیدا و حکیم (از دوستان وامق) در سفر دریا غرق می‌شوند. در روایت نامی وامق و همراهان او، از جمله سلمی، هنگامی که از مصر به طرف یمن می‌روند، کشتی آنها دچار توفان می‌شود و همه آنها (بجز وامق) غرق می‌شوند.

در روایت ظهیر وامق و نعیم و همراهانشان در حالی که در پی یافتن معشوقان خود هستند، در یک سفر دریایی کشتی آنها غرق می‌شود و وامق به کمک تخته پاره‌ای به جزایر زیر باد چین می‌رسد.

۳.۸. واسطه و همراه

در همه روایت‌ها معمولاً کسی وجود دارد که یا میان عاشق و معشوق وساطت و یا عاشق را در راه رسیدن به معشوق همراهی و کمک می‌کند:

در روایت طرسوسی مادر عذرا پیش پدرش میانجی‌گری می‌کند و پدر، در مرحله نخست ازدواج وامق و عذرا را می‌پذیرد.

در روایت عنصری طوفان - دوست وامق- او را همراهی می‌کند تا به معشوقش دست یابد. در روایت لامعی بهمین - برادر وامق- او را همراهی می‌کند و دایه عذرا هم از سوی دیگر به عذرا یاری می‌رساند.

در روایت قتیلی شیدا - دوست وامق - واسطه او و عذرا است. در روایت جوشقانی بهزاد - دوست وامق - او را همراهی می‌کند.

در روایت صلحی مقیم تاجر با وامق دوست می‌شود و قول می‌دهد که او را به عذرا برساند. اما او می‌میرد و اموال زیاد او که به وامق می‌رسد، در این راه به او کمک می‌کند.

در روایت صرفی موصول - همسایه عذرا - واسطه وامق و عذرا می‌شود.

در روایت نامی و محمد حسین شیرازی دایه سلمی واسطه سلمی و وامق می‌شود. و در روایت ظهیرنعمیم درویش وامق را همراهی می‌کند. نعیم درویش، خود در این روایت، عاشق صنم است.

۳.۹. عشق‌های جانبی و حاشیه‌ای

در بیشتر روایت‌های موجود در کنار جریان‌های مربوط به عشق وامق و عذرا، به عشق افراد دیگر نیز پرداخته یا اشاره شده است:

در روایت لامعی به عشق و دلباختگی چند نفر دیگر هم پرداخته شده است: بهمن - برادر وامق - عاشق شاهزاده دلپذیر است. هلهلال عاشق هماست. شاه پریان عاشق فیری دختر پادشاه اجنه است و حکیم پیر هم گوشه نظری با دایه دارد. و در پایان داستان همه آنها به وصال هم می‌رسند.

در روایت قتیلی ربیع، دختر دهقان و همچنین دختر بانوی جزیره‌ای دلباخته وامق هستند؛ ولی وامق آنها را رها می‌کند.

در روایت صلحی، پسر عموی عذرا خواستگار اوست و بدون رضایت عذرا به عقد هم در می‌آیند و در اثر نارضایتی عذرا از هم جدا می‌شوند.

در روایت صرفی کشمیری دختر پادشاه شام را بدون رضایت وامق به عقد او در می‌آورند. بهمن - برادر وامق - عاشق عذرا می‌شود و برای به دست آوردنش چند بار برای کشته شدن وامق نقشه می‌کشد. در همین روایت یک بار شاهزاده روم و یک بار دیگر قمر یمنی عاشق عذرا می‌شوند.

در روایت نامی و محمد حسین شیرازی سلمی - دختر پادشاه مصر - عاشق وامق می‌شود و در روایت محمدحسین شیرازی، سلمی عاشق وامق و سعاد عاشق سلمی است. و در روایت ظهیر، آصف ثانی عاشق شکر دخت - دختر فغفور چین - و نعیم عاشق صنم است.

۳.۱۰. عشق تمثالی

در برخی از روایت‌ها به عشقی که در پی دیدن تمثال و تصویر معشوق پدید آمده اشاره شده است:

در روایت لامعی پدر وامق تمثال دختر خاقان تورانی را می‌بیند و عاشق او می‌شود. وامق نیز با دیدن تصویر عذرا به او دل می‌بازد. پادشاه طوس نیز در این روایت با دیدن تصویر عذرا عاشق او می‌شود.

در روایت جوشقانی وامق پس از اینکه عذرا را در خواب می‌بیند، با دیدن تصویر او عاشقش می‌شود. و در روایت محمدحسین شیرازی، سعاد - پادشاه حجاز - با دیدن تمثال سلمی عاشق او می‌شود.

در روایت ظهیر تصویر عذرا را نقاشی ماهر می‌کشد و برای وامق می‌فرستد. و در روایت صلحی وامق، عذرا را در خواب می‌بیند و تصویر او را بر روی خاک و ریگ می‌کشد.

۳.۱۱. ناخرسندی پدر

ناخرسندی پدر از عشق فرزند به عنوان یک موضوع در برخی از روایت‌ها دیده می‌شود:

در روایت قتیلی و محمدحسین شیرازی این ناخرسندی به حدی است که پدر وامق او را به زندان می‌افکند. در روایت صرفی کشمیری هنگامی که پدر وامق از عشق او به عذرا آگاه می‌شود به دلیل ناخرسندی و برای انصراف وامق، دختر پادشاه شام را برای او به زنی می‌گیرد و در روایت نامی پدر وامق از اینکه دخترش به عقد پسر پادشاه عجم درآید ناخرسند است. در روایت عنصری نیز وامق از ستم پدرش می‌گریزد و به جزیره "شامس" می‌رود (هرچند این ناخرسندی ظاهراً پیش از عاشق شدن وامق است).

۱۲. ۳. وصال وامق و عذرا

تقریباً در همه روایت‌ها وامق و عذرا در پایان داستان به وصال هم می‌رسند، بجز اینکه پاهان روایت عنصری نامشخص است و در روایت صلحی، وامق از عشق عذرا و از غم اینکه عذرا با پسر عمویش ازدواج کرده می‌میرد و عذرا هم که با نارضایتی از پسر عمویش جدا می‌شود و وامق را در آن حال می‌بیند از ماتم او جان می‌بازد. در روایت‌های محمدحسین شیرازی و صرفی کشمیری و نامی، این دو به هم می‌رسند و در آغوش هم جان می‌سپارند و در آتش عشق هم می‌سوزند.

۴. گزارشی کوتاه از چند روایت برجای مانده از داستان وامق و عذرا پس از عنصری

۴.۱. روایت محمود لامعی (سده دهم)

این روایت به ترکی است و کاملاً با روایت عنصری متفاوت است. در روایت لامعی وامق پسر «طیموس» (خاقان چین) است و عذرا دختری از اهل طوس. پیش از این، پدر وامق با دیدن تصویر دختر خاقان توران، عاشق او می‌شود و او را از پدرش خواستگاری می‌کند. عذرا با شنیدن وصف وامق، عاشق او می‌شود و وامق با دیدن تصویر عذرا عاشق او می‌شود و به همراه برادرش (بهمن) برای دستیابی به عذرا عازم می‌شود. در راه با «لاهیجان» پادشاه پریان که در کوه البرز مسکن دارد رو به رو می‌شوند. با او دوستی می‌کنند، اما پس از آن مشکلات فراوان برایشان پیش می‌آید. و دچار جنگ‌ها و مرارت‌های زیادی می‌شوند. بهمین به اسارت شاهزاده خانم تورانی در می‌آید. از سوی دیگر عذرا در عشق وامق به همراه دایه خود فرار می‌کند و به هرات و از آنجا به عمان می‌رود. در این سفر، «دلپذیر» - که عاشق بهمین است - و حکیم پیر و دایه، عذرا را همراهی می‌کنند. به کمک لاهیجان وامق و عذرا به وصال هم می‌رسند. از آنجا به سوی بلخ می‌روند تا بهمین را از زندان شاهزاده خانم تورانی آزاد کنند. کار به جنگ می‌کشد. شاهزاده تورانی شکست می‌خورد، اما آنها گرفتار «انطون» می‌شوند. در همین موقع پادشاه طوس وارد می‌شود. او نیز با دیدن تمثال عذرا، عاشق و گرفتار شده است. پادشاه طوس، عذرا، بهمین، دلپذیر، پیر و دایه را از بند «انطون» نجات می‌دهد اما از شدت عشق به عذرا کارش به جنون می‌کشد. انطون و پادشاه تورانی که شکست خورده‌اند و وامق را در اسارت خود دارند، او را همراه خود به طرف خلیج فارس می‌برند، اما کشتی طوفان زده آنها به هند می‌رسد. هندیان آنها را به آتش می‌اندازند، آتش در وامق اثر نمی‌کند، اما انطون و پادشاه تورانی را می‌سوزاند. در همین موقع عذرا و دلپذیر و دایه و پیر و بهمین که در جستجوی وامق هستند، به مملکت زنگیان و حبشیان می‌رسند و این قوم آنها را دستگیر می‌کنند. وامق از دست هندی‌ها فرار می‌کند و به کاروانی برخورد می‌کند که او را پیش «لهلان»، پادشاه حبشه، می‌آورند و بالاخره پس از جنگ‌ها و مرارت‌ها، در نهایت همه این عاشقان و معشوقان به هم می‌رسند و یک مجلس جشن ازدواج می‌گیرند. - وامق با عذرا، بهمین با دلپذیر - لهلان با هما و حکیم پیر با دایه (مولوی محمد شفیق، ۵۶-۴۷: ۱۹۶۶).

۴.۲. روایت قتیلی بخارایی - شاعر دربار سلطان عبدالعزیز خان ازبک (سده دهم)

در این روایت وامق و عذرا از سرزمین اعراب هستند. وامق پسر یکی از امرای یمن است. او خوابی می‌بیند و خواب گزاران به او می‌گویند دختری از پادشاهان با تو نزد عشق خواهد باخت. او «شیدا» (یکی از دوستانش) را برای یافتن آن دختر روانه می‌کند. شیدا به سوی طائف می‌رود. در راه راهزنان زنگی او را دستگیر می‌کنند و به زندان می‌اندازند. او به همراه حکیمی که در زندان با او آشنا می‌شود، از زندان فرار می‌کند. در این زمان پادشاه حجاز (پدر عذرا) در طائف است، پیش از این عذرا در خواب وامق را دیده و عاشق او شده است. شیدا و حکیم با شناختن عذرا به سوی یمن بر می‌گردند تا وامق را پیش عذرا ببرند. پدر وامق از شنیدن داستان عشق او، او را به زندان می‌اندازد، وامق از زندان فرار می‌کند. دختران بسیاری عاشق وامق می‌شوند و در این عشق شکست می‌خورند. از سوی دیگر با توطئه پادشاه بغداد عذرا به دست راهزنان ربوده می‌شود اما او با هوشیاری و درایت، راهزنان را به هلاکت می‌رساند و با تحمل رنج و مشقت فراوان به طائف می‌رسد و وامق را دیدار می‌کند، آنها به هم می‌رسند و با هم ازدواج می‌کنند و «ربیع» یکی از دلباختگان شیفته وامق، در اثر بی‌مهری وامق به او، جان می‌بازد. پس از مدتی عذرا هم می‌میرد و وامق از شدت تأثر ترک دنیا می‌کند و پس از چندی می‌میرد. (مولوی محمد شفیق، ۶۹-۵۱: ۱۹۶۶).

۴.۳. روایت صرفی کشمیری (سدهٔ دهم)

در این روایت وامق فرزند یکی از پادشاهان یمن و عذرا دختر یکی از امیران روم است. وامق در جوانی به قصد شکار به صحرا می‌رود و تا مرز روم پیش می‌راند. در آنجا وارد شهری به نام «اشتقا» می‌شود. چشمش به عذرا دختر سهیل می‌افتد. او را از پدرش خواستگاری می‌کند. سهیل راضی نمی‌شود که دخترش را به وامق بدهد. میان یمن و روم جنگ در می‌گیرد. در جنگ اول یمن و در جنگ دوم روم شکست می‌خورد و سهیل که به اسارت یمنی‌ها درآمده قبول می‌کند که عذرا را به وامق بدهد. اما در این زمان عذرا به دست قمر یمنی رفته می‌شود و به اسارت در می‌آید. قمر عذرا را به پدر و مادرش تحویل می‌دهد و دوباره عذرا به یمن بازگردانده می‌شود. در این زمان بهمن، برادر وامق که پادشاه یمن است، دل به عذرا می‌بندد ولی عذرا او را نمی‌پذیرد. بهمن برای کشتن برادرش، بسیار توطئه می‌چیند اما در همه آنها شکست می‌خورد تا اینکه از این کار خود پشیمان می‌شود و عذرا با وامق ازدواج می‌کنند. بهمن می‌میرد و وامق به جای او به پادشاهی می‌رسد. پسر پادشاه روم که برای دیدن وامق به مرز روم می‌آید با دیدن عذرا دل به او می‌بندد و برای رسیدن به عذرا، وامق را در میدان چوگان بازی هلاک می‌کند و عذرا هم با شنیدن خبر مرگ وامق خود را می‌کشد (همان، ۱۰۱ - ۱۹۶۶).

۴.۴. روایت شعیب جوشقانی (سدهٔ یازدهم)

در این روایت وامق و عذرا ایرانی هستند. وامق پسر «فلاطوس»، یکی از پادشاهان ساسانی است که در ایران سلطنت می‌کند و عذرا دختر قدرخان خلجی است. وامق پس از دیدن تصویر عذرا و دل باختن به او، به همراه دوستش (بهزاد) برای دستیابی به عذرا راهی خلج می‌شود. قدرخان با این پیوند مخالفت می‌کند، اما وامق با سرسختی بسیار و پس از تحمل رنج‌ها و مرارت‌ها قدرخان را راضی می‌کند. در همین زمان «قراخان»، پادشاه خطا، بر ملک قدرخان لشکر می‌کشد. قدرخان در جنگ کشته می‌شود و عذرا به اسارت می‌افتد. وامق از ایران باز می‌گردد، قراخان را شکست می‌دهد، عذرا را از بند رها و با او ازدواج می‌کند (همان، ۷۶-۷۰).

۴.۵. روایت صلحی (سدهٔ یازدهم)

در این روایت وامق پسر یکی از پادشاهان عرب است. ابتدا به دختری دل می‌بندد. اما دختر دل در گرو کسی دیگر دارد. وامق او را رها می‌کند. یک شب دختر زیبارویی را در خواب می‌بیند و به او دل می‌بازد و سر به صحرا می‌نهد. به همراه کاروانی به سوی کشمیر می‌رود و آنجا چشمش به عذرا می‌افتد - همان کسی که او را در خواب دیده است - عذرا نیز به او میل می‌کند و از ترس بدنامی وامق را به کار باغبانی وا می‌دارد و پیوسته برای دیدار او به باغ می‌رود. مادر عذرا متوجه منظور او می‌شود و او را به عقد پسر عمویش در می‌آورد. شوهر عذرا که ناخرسندی عذرا را می‌بیند او را طلاق می‌دهد و پدر و مادر عذرا، او را در خانه محبوس می‌سازند. وامق از درد فراق عذرا در باغ جان می‌سپارد. و عذرا پس از دیدار جسد او در باغ خودکشی می‌کند (همان، ۹۳-۷۸).

۴.۶. روایت میرزا محمدصادق موسوی نامی (سدهٔ دوازدهم)

در این روایت وامق و عذرا هر دو یمنی هستند. وامق پسر پادشاه یمن است. او در هنگام شکار چشمش به دختری بدوی به نام عذرا می‌افتد. آن دو به هم دل می‌بازند. جنگی بین پادشاه مصر و شام و پادشاه یمن در می‌گیرد. وامق در این جنگ اسیر و به شام برده می‌شود. «سلمی» دختر پادشاه مصر و شام، عاشق وامق می‌شود. از او تقاضای ازدواج می‌کند. وامق نمی‌پذیرد. اما پس از مدتی با پا در میانی افراد و سرسختی‌های زیاد وامق می‌پذیرد و با سلمی ازدواج می‌کند. وقتی عذرا این خبر را می‌شنود ناراحت می‌شود و به وسیله نامه‌ای برای وامق، بر عشق و وفاداری خود تأکید مجدد می‌کند. به خواهش پادشاه یمن وامق و سلمی اجازه می‌یابند که به یمن باز گردند. در بازگشت از مسیر دریا همه غرق می‌شوند بجز وامق. در همین زمان پادشاه عجم دختر پادشاه یمن را خواستگاری می‌کند و چون مورد موافقت قرار نمی‌گیرد، بین آنها جنگ درگیر می‌شود، پدر وامق کشته می‌شود. هنگامی که وامق به یمن می‌آید به

زیارت گور پدرش می‌رود و از شدت ناراحتی سر به بیابان می‌نهد. در بیابان با عذرا رو به رو می‌شود. آن دو در اثر شدت تحسر چنان منقلب می‌شوند که در آتش عشق می‌سوزند و خاکستر می‌شوند (مولوی محمد شفیع، ۱۰۵-۱۰۱: ۱۹۶۶).
۴.۷. روایت ظهیر (سده چهارده)

روایت دیگری به نام "داستان و امق و عذرا" در سال ۱۳۷۸ قمری به نثر و نظم و به سرمایه کتاب‌فروشی اسلامیة و کتاب‌فروشی دانش به چاپ رسیده است. به نظر می‌رسد این کتاب نخستین کتابی است که تاکنون با این عنوان و موضوع، با حروف سربسته چاپ شده باشد.^۳ مؤلف کتاب که در ضمن حکایت‌ها، چندبار خود را به نام ظهیر خوانده است، در این کتاب ۵۱۴ صفحه‌ای افسانه‌های پریشانی را در هم بافته که چکیده آن چنین است:

در زمان داوود پادشاهی به نام شراحیل بر یمن حکم می‌راند. او دختر زیبایی دارد به نام بلقیس. هنگامی که بلقیس با حضرت سلیمان ازدواج می‌کند حکومت سبا را به شاه ناصر (برادرزاده بلقیس) می‌سپارد. شاه ناصر پس از شکست دادن دشمنان خود با "نگارین" دختر شاه یمن ازدواج می‌کند. و پسری به دنیا می‌آورد که نامش را وامق می‌نهند.

در همین زمان در شهر جابلسا، حدود مشرق زمین پادشاهی به نام شهبال پهن صلصال بن فرخ فال حکومت می‌کند که همه جن‌ها و پری‌ها از زمان حضرت سلیمان تا آن موقع در فرمان او هستند و او دختری پری زاد و زیبارو به نام "عذرا" دارد.

روزی عذرا برای گردش به شهر سبز می‌رود - شهر سبز گلستانی است که قصر وامق در آن بنا شده است - ناگهان چشم عذرا به وامق می‌افتد و دل به او می‌بازد. در ص ۳۴ این کتاب آمده است:

"چون چشم عذرا بر جمال ملک زاده افتاد، صورتی دید که مهر رخشان روشنی از چهره درخشان او بردی و ماه تابان از زیبایی رخسار و نازکی حسن آن گل‌نزار در میدان سپهر سرگشته گشتی ... مقارن این حال سپاه عشق تاختن آورده و مملکت دل او را فرو گرفت و تیر نازی از مژگان غماز شاه‌زاده بر سینه عذرا جای گیر آمد.

تیر کز آن ناوک مستانه جست
 بر جگرش آمد تا پیر نشست
 تیر که از سخت کمانی بود
 رخنه‌گر و آفت جانی بود

آه از نهاد عذرا برآمد و نزدیک بود که از پای درآید... (کتاب فروشی اسلامیة و دانش، ۳۴: ۱۳۷۸)

دایه عذرا نقاشی صورت او را با ترفندی تهیه و برای وامق می‌برد اما تصویر به دست ناصر شاه پدر وامق می‌افتد و او برای پیش گیری از عاشق شدن وامق تصویر را در صندوقچه‌ای پنهان می‌کند. این تصویر پس از درگذشت شاه ناصر و به فرمانروایی رسیدن وامق به دست او می‌افتد و او با دیدن تصویر، دل در گرو عشق عذرا می‌بندد و برای یافتن او سر به بیابان می‌نهد. وزیر او آصف ثانی نیز در پی یافتن معشوق خود (شکر دخت) دختر فغفور چین به جستجو می‌پردازد. وامق در راه پس از وقایع مختلف به درویشی به نام نعیم می‌رسد که معلوم می‌شود شاه‌زاده بوده و در پی معشوق خود صنم حورا سرگردان و آواره بیابان شده است.

وامق و نعیم به شهر دربند می‌رسند و با گروه فرنگی که قصد سفر به چین و ماچین داشته‌اند به کشتی می‌نشینند. کشتی آنها غرق می‌شود و وامق با کمک تخته پاره‌ای به جزایر "زیر باد چین" می‌رسد آنجا با موجودات عجیب و غریبی رو به رو می‌شود که هر کدام وصف شگفتی داشته‌اند. و پس از مدتی گذر کشتی بازرگانی به نام سعد به آنجا می‌افتد. وامق سوار کشتی سعد می‌شود و وزیر خود آصف ثانی را هم در آن کشتی می‌بیند. آنها به چین و ماچین می‌رسند. "شکر دخت" که برای شکار بیرون رفته بوده آنها را می‌بیند و به قصر می‌آورد. شکر دخت و آصف ثانی به هم می‌رسند و شکر دخت خود را از آشنایان و خویشان عذرا معرفی می‌کند و می‌گوید صنم حورا معشوق نعیم هم دختر عموی عذرا است و هر دو با من عقد خواهری بسته‌اند. سپس به وامق قول می‌دهد که آنها را به هم برساند.

در همین زمان است که پدر عذرا از راز عشق عذرا با خبر شده، او را به زندان انداخته و دیوان و جنیان را برای یافتن و کشتن وامق به همه جا فرستاده است.

اما عذرا عاشق و رنجور و بیمار شده و مردم شهر جابلسا همه در غم عذرا اندوهگین و ماتم‌زده هستند. شکر دخت، دختر عموی عذرا (صنم حورا) را فرا می‌خواند و پنهانی به نزد عذرا می‌فرستد و نامه و انگشتری وامق را به او می‌رساند

و عذرا بهبودی می‌یابد. پس از آن وامق با تلاش فراوان، به باطل کردن سحر جادوان و تسخیر شاه جنیان و نصره جادو پیروز می‌شود و در پی آن شهبال شاه به ازدواج او با عذرا راضی می‌شود. پیوند آنها صورت می‌گیرد و پس از آن با همکاری آنها صنم حورا با نعیم و شکردهخت با آصف ثانی ازدواج می‌کنند و همه چیز با خوبی و خوشی پایان می‌یابد.

۴.۸. روایت حکیم نوعی

مثنوی مختصر دیگری از حکیم نوعی با نام «وامق و عذرا» در هند به چاپ رسیده که در واقع همان مثنوی «سوز و گداز» نوعی است و جز در نام آن ارتباطی با داستان وامق و عذرا ندارد.^۴

محمدعلی تربیت درباره مثنوی یاد شده گفته است: «میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی مرحوم بر مثنوی معروف «سوز و گداز» نوعی خبوشانی چند بیتی افزوده و برخی ابیات از آن کاسته و آن را به نام وامق و عذرا در بمبئی چاپ کرده است» (محمدعلی تربیت، ۱۳۵۵).

۴.۹. روایت حسینی شیرازی (سده دوازدهم)

محمد حسین، معروف به حسینی شیرازی یا حسینی قزوینی شیرازی، پسر محمد حسن مجتهد اصولی از شاعران و عارفان دوره قاجار است. در سال ۱۱۸۴ هجری قمری در کربلا زاده می‌شود. اما بیشتر زندگی خود را در شیراز می‌گذراند. او در سال ۱۲۴۹ قمری در شیراز در می‌گذرد و در کنار مرقد پیر طریقت خود - میرزا ابوالقاسم سکوت - در بقعه امامزاده سید میراحمد به خاک سپرده می‌شود.^۵ مثنوی‌های پنج‌گانه که به «خمسه حسینی» یا «پنج گنج حسینی» نامبردار است، از آثار مهم اوست.

افزون بر نسخه‌های پراکنده، یک نسخه کامل و نفیس از «پنج گنج» یاد شده با شماره (۵۲۹۳) در کتابخانه ملک تهران موجود است. این نسخه به عنوان کامل‌ترین و نفیس‌ترین نسخه خطی در میان نسخ مذکور معرفی شده است. لذا این بنده نسخه‌ای دیگر از پنج گنج حسینی را بازیافته‌ام که به مراتب از نسخه «ملک» که میکروفیلم آن در کتابخانه آستان قدس نگهداری می‌شود، معتبرتر است. زیرا اولاً کتابت این نسخه ده سال پیش از درگذشت شاعر، یعنی در سال ۱۲۳۹ هجری قمری، انجام گرفته و ثانیاً او خود همه مثنوی‌ها را تأیید و پایان همه آنها را امضا کرده است. کار تصحیح این نسخه با کمک یکی از دوستان انجام گرفته و هم اکنون در حال بازنویسی نهایی است. شرح جزئیات این نسخه را در مقدمه پنج گنج نوشته‌ام.

«وامق و عذرا» نخستین مثنوی از منظومه پنج گنج حسینی است. سرایش آن در سال ۱۲۲۶ هجری قمری به پایان رسیده است و در برگیرنده بیش از ۴۵۰۰ بیت در بحر رمل مسدس است.

یکی از تفاوت‌های مهم روایت حسینی با روایت‌های دیگر این است که در این روایت برای نخستین بار داستان عاشقانه «وامق و عذرا» با داستان عاشقانه «سعاد و سلمی» به هم در پیوسته است: در وامق و عذرا حسینی وامق دل‌باخته عذرا، سلمی دل‌باخته وامق و سعاد دل‌باخته سلمی است.

۵. گزارشی از روایت حسینی شیرازی بر اساس نسخه خطی یادشده^۶

در روایت حسینی وامق از پادشاهان یمن است. او با اقتدار و تسلط بر سرزمین خود حکم می‌راند:

کسز نژاد سـروران مؤتمـن	خسروی بوده است در ملک یمن
تخت و تاج پادشاهی زان او	پادشاهان بنده فرمانان او
نه غم عشقی گریبان گیر او	نه خم زلف بتی زنجیر او... (ب: ۶-۸۸۴)

روزی وامق برای شکار به صحرا می‌رود و در خرگاهی چشمش به عذرا می‌افتد. هر دو از دیدار هم دل از دست می‌دهند.

بی می و جام این خراب آن مست شد این ز پا افتاد و آن از دست شد (ب: ۹۵۳)

عذرا از وامق خواهش می‌کند که در منزل او فرود آید. وامق به سراپرده عذرا می‌رود و با هم شبی را با خرمی به صبح می‌رسانند. صبح فردا وامق سراپرده عذرا را ترک می‌کند و با گریه و زاری از هم جدا می‌شوند. آتش عشق آن دو

هر روز شعله‌ورتر می‌شود. شب‌ها در خواب همدیگر را دیدار می‌کنند و درد عشق خویش را برای هم باز می‌گویند. پدر عذرا، از دلدادگی او با خبر می‌شود و پای او را به غل و زنجیر می‌کشد.

در همین زمان جنگی میان مصر و یمن در می‌گیرد و در این جنگ وامق به اسارت پادشاه مصر درمی‌آید. اما پادشاه مصر نیک رفتار است و لطفش شامل وامق هم می‌شود:

کرد وامق را طلب در بارگاه داد جایش بر سریر عز و جاه
التفات خسرو با فر و جود بندش از پا طوقش از گردن گشود... (ب: ۱-۲۱۹۰)
برای وامق در میان باغی، بارگاهی می‌سازند و او در بارگاه خود همچنان دچار درد فراق عذراست که بریدی از سوی عذرا برای او نامه‌ای می‌آورد. وامق پاسخ آن نامه را توسط همان برید می‌فرستد.

روزی سلمی - دختر شاه مصر - برای تفرج به باغ می‌رود. چشمش به وامق می‌افتد و در زیبایی او خیره می‌شود:

بود شه را دختری رشک پری هم مه از رویش خجل هم مشتری
دختر نیک اختری سلمی به نام غیرت سرو سهی ماه تمام... (ب: ۳-۲۴۲۲)
ناگه از سوز دل آتش نه‌بباد چشم مستش بر رخ وامق فتاد (ب: ۲۴۸۸)
گفت یارب آدم است این یا پری کش نباشد شیوه غیر از دلبری
بر که یارب نرگس مستم فتاد کز نگاه او دل از دستم فتاد (ب: ۱۲-۲۵۱۱)

سلمی شرح عشق خود را به دایه‌اش می‌گوید و از او کمک می‌خواهد. دایه با صد حيله و ترفند داستان زیبایی

دل‌باختگی سلمی را به وامق باز می‌گوید. اما وامق همچنان دل در گرو عشق عذرا دارد:

دایه زد تیری که بودش در کمان بر دل وامق نیامد بر نشان
هر چه بودش مکر و کید آن حيله‌ور بر در کار و نیامد کارگر
زان که دل در تار گیسوی دگر بسته بود آن خسته خونین جگر
غیر عذرا با کسی کاری نداشت جز غم او یار غمخواری نداشت
(ب: ۷۱۱-۷۱۸-۲۷۰۸)

پادشاهان کشورهای مختلف برای خواستگاری سلمی به مصر روی می‌آورند:

واله او والی هر مرز و بوم خواه چین و خواه هند و خواه روم
شایق او شهریار هر دیار چه بخارا چه هری چه قندهار
جمله وصلش را طلب‌کار آمدند سوی مصر از چین و بلغار آمدند
(ب: ۶-۲۷۳۴)

پادشاه مصر با مادر سلمی درباره خواستگاران او مشورت می‌کند. مادر سلمی انتخاب را به سلمی وا می‌نهد. اما سلمی در داغ عشق وامق می‌سوزد، و شرح درد خود را با مادر باز می‌گوید مادر خیر دلدادگی سلمی را به پادشاه می‌رساند. پادشاه مصر می‌گوید برای اینکه وامق شایستگی همسری سلمی را داشته باشد باید او را بیازماییم. جنگی سخت با سه کشور روم و هند و چین آغاز می‌کند و در این جنگ وامق از خود دلآوری‌ها و جان‌نثاری‌های شگفتی نشان می‌دهد و پادشاه مصر با شادی و نشاط پس از جنگ، وامق را به دامادی می‌پذیرد و جشن شادی بر پا می‌کند. اما وامق همچنان در بند عشق عذرا است.

گرچه زیبا بود سر تا پای او بود وامق فارغ از سودای او
زانکه عشق دیگری بودش به سر دل به جای دیگرش زیر و زیر (ب: ۱-۳۱۰۰)
وامق هیچ تمایلی به سلمی نشان نمی‌دهد.

در همین هنگام در ملک حجاز پادشاهی مقتدر حکم می‌راند که:

عرض هفت اقلیم لشکرگاه او مهر گردون شمس‌ه‌ی درگاه او
داشت در بستان یکی نخل مراد بخت او مسعود، نام او سعادت

دل‌ربایی سروقد و خوش‌خرام
سعاد محفلی را ترتیب می‌دهد و در آن محفل از زیبارویی خوش منظران عالم صحبت می‌کند. هرکس در وصف زیبارویانی که دیده یا شنیده است سخنی به میان می‌آورد. در آن میان شخصی بوده است که از عشق سلمی بی‌تاب بوده و تنها تمثالی از او را به همراه داشته است:

بی‌نویسی بود در صفت نعال
قانع از سلمی به تمثالی شده
سعاد از آن عاشق زار درباره سلمی می‌پرسد و هنگامی که تمثال سلمی را می‌بیند، دل از دستش می‌رود:
شد سعاد از قصه‌ی آن خسته‌جان
گفت تمثال رخ آن ماه کو
از بغل بیرون کشید آن بی‌نوا
در نگارین صفحه چون چشم سعاد
ملک دل تاراج شد بی‌لشکرش...
شد سعاد از عشق سلمی بی‌قرار
شد دل پرشور آن صید حرم

سعاد در آتش عشق سلمی شبی او را در خواب می‌بیند و شرح دلدادگی‌اش را به او باز می‌گوید. و بالاخره یک روز به عزم وصال سلمی با ندیمان خود راهی صحرا و شکار می‌شود و یاران را رها می‌کند. تا به مصر پیش می‌راند. در کنار رود نیل چشمش به شهر باصفایی می‌افتد. می‌بیند در باغ باصفایی جشن و شادی و سرور برپاست و همه در رقص و پایکوبی‌اند. شرح جریان را جویا می‌شود. به او می‌گویند مگر خبر نداری؟ امروز روز پیوند و ازدواج وامق و سلمی است:

گفت نشنیدی مگر امروز شاه
هست سلمی نام، شه را دختری
گشته طبع نازک آن سیم تن
آن نهال تازه را شاه جهان
امشب است آن شب که می‌گردد قرین
چون شنید از وی سعاد این داستان
طبل عشرت می‌زند در بارگاه
دختر نیک اختر مه پیکری
مایل وامق، در درج یمین
می‌کند پیونسد آن سرو روان
سرو با شمشاد و گل با یاسمین...
ریخت سیل خون فشان...
(ب: ۹۸-۳۲۸۴)

سعاد پس از مدتی اشک‌باری و ناله و زاری به کوی سلمی می‌رود. در آنجا گروهی از عاشقان بی‌قرار و نالان را می‌بیند که از پا درآمده‌اند و در عشق سلمی جان می‌بازند. از سوی دیگر پس از برقراری پیوند وامق و سلمی، علی‌رغم میل سلمی، وامق هیچ رغبتی به او نشان نمی‌دهد و سلمی آزاده و ناراحت به بام قصر بر می‌آید. از آنجا گروهی از عاشقان دل‌باخته خود را می‌بیند که زار و نالان بر درگاه او آمده‌اند. چشمش به سعاد می‌افتد و دلش به او میل می‌کند:

گشت سلمی مایل آن دل‌فگار
شد دل آزاد از خیال وامقش
دایه را خواند آن نگار سیم بر
دایه با صد مکر و دستان شد روان

دایه داستان تمایل سلمی را به سعاد باز می‌گوید و سعاد در کمال ناباوری گوش به سخن دایه می‌سپارد:

دایه چون حرف از دو سو اینجا رسید
شد چنان خرم دل آن، دل ریش را
شد روان با دایه سوی یار خویش

سلمی برای پنهان نگه داشتن ارتباط خود با سعاد، دستور می‌دهد قصری بسازند که هیچ‌کس جز آن دو نفر نتوانند به آن قصر وارد شوند. قصر بنا می‌شود و آن دو نفر دور از چشم اغیار با هم خلوت می‌کنند. هنگامی که سلمی

به بارگاه خود می‌آید و وامق را اندوهگین و زار می‌بیند، علت را از او می‌پرسد. وامق می‌گوید دلم برای پدر و مادر و خانواده‌ام بسیار تنگ شده و آرزو دارم آنها را ببینم. دایه پادشاه را راضی می‌کند که اجازه بدهد وامق با خانواده خود دیدار کند. در همین موقع پیکی پیغام و نامه عذرا را به وامق می‌رساند و آتش عشق او را شعله‌ورتر می‌کند. وامق سر از پا نشناخته به سوی دیار عذرا حرکت می‌کند. شب و روز مرکب می‌راند تا به نزدیکی خرگاه عذرا می‌رسد. در آنجا بی‌هوش بر زمین می‌افتد. خبر به عذرا می‌رسد. به دیدن وامق می‌شتابد. او را در آغوش می‌کشد و از آن پس همدیگر را رها نمی‌کنند.

وامق به سوی یمن می‌رود. پادشاه یمن او را به گرمی و جشن و پایکوبی استقبال می‌کند. خانواده وامق او را در آغوش می‌کشند. پس از پایان یافتن مراسم استقبال و باخبر شدن از عشق او و عذرا، بساط عیش و طرب و پیوند را برپا می‌کنند، شهر را آذین می‌بندند. حمله برمی‌افرازند و آن دو به وصال هم می‌رسند. اما هر روز عشقشان رو به تزاید می‌نهد و آن قدر به هم دل می‌بندند که در آغوش هم جان می‌سپارند. سعاد هم به حجاز باز می‌گردد و سلمی را با خود به کاخ می‌آورد. جشنی دوباره برپا می‌شود و برای بازگشت سعاد و پیوند او با سلمی جشن و سرور برپا می‌گردد.

مدتی با هم به سر می‌برند مرگ گریبان سعاد را می‌گیرد. او را از پا در می‌آورد. سلمی بر سر جسد سعاد می‌آید و چون او را بی‌جان می‌یابد با کاردی سینه خود را می‌درد:

این بگفت و گزلكسى برداشت زود چشمه خون از رگ جسان برگشود
همچو بسمل غوطه زد درخون خویش کرد پرخون پیکر گلگون خویش (ب: ۶-۴۴۵۵)
و بالاخره از بیت ۴۵۰۰ به بعد توضیح درباره عشق، سلوک، فنا فی الله و ... است.

۶. برخی از ویژگی‌های "وامق و عذرا"ی حسینی

۱. پیوند انگیزه سرایش با سادگی بیان

این منظومه به شیوهٔ مثنوی‌های دورهٔ بازگشت، زبانی بسیار ساده و روان دارد، به گونه‌ای که در تمام این چند هزار بیت، کمتر بیتی است که نیاز به توضیح داشته باشد. شاعر در پایان مثنوی پس از بیان انگیزه سرایش دربارهٔ اثر خود، این گونه داوری کرده است:

ز آتشی کاندز زبان افروختم دوده‌ای دادم به خامه شعله‌خیز
دوده چون ز آه دل غم کش گرفت شد نی کلکم شرریار آن چنان
بوی خون می‌آید از گفتار من گر ندارد در رموز شاعری
زان بود کین خاطر شوریده حال هر چه می‌آمد ز غیبش بر قلم
چون لب خود جان یاران سوختم خامه شد بر نامه‌ی دل شعله‌ریز
خامه‌ام خاصیت آتش گرفت کز تفکش سوزد زمین و آسمان
ز آنکه خونخواری ست دایم کار من شعر من بر شعر یاران برتری
دل نمی‌دادش که پیچسد در خیال می‌زدش بر صفحه دفتر رقم (ب: ۸-۴۶۵۱)

از ابیات پایانی مثنوی دوامق و عذرا، روشن می‌شود که مثنوی حسینی، نیز مدتی در تأخیر افتاده است، اما نگار دلبر، شاعر، او را از خاموشی رهانده و به سرایش برانگیخته است:

رفته بود از کف دل پیمان گسل نه غمم را حاجت اظهار بود
بسته بودم لب چو مرغان قفس ناگهان آمد نگار دلبرم
گفت: کو اشعار شورانگیز تو باید این افسانه را پایان بری
نیم گفته مانده بود اسرار دل نه لبم را حالت گفتار بود
از فراق روی یسار هم نفس ماه مهرآسا بت خوش منظرم ...
قصه‌ی ایام محنت خیز تو ... چون به پایان رفت در دیوان بری

تا به کار آید دل از کسف داده را
در دم از چشم قسح پیمای او
مست گشتم، شکرافشان شد لبم
دفتر اشعار را برداشتم
ز آتشی کاندز زبان افروختم
دست‌گیر افتد ز پا افتاده را
در کشیدم ساغر صهبای او
در حضور یار شیرین مشربم
و اندر او راز نهان بنگاشتم
چون لب خود جان یاران سوختم.
(ب: ۵۱- ۴۶۳۰)

۲. ۶. تغییر وزن

شاعر شیوه‌ای ویژه را در تألیف این منظومه به کار بسته است: منظومه در بحر «رمل» سروده شده است، اما با بیتی در بحر «منسرح» (مفتعلن مفتعلن فاعلن) آغاز می‌شود.

آن چه ضیابخش شب تار ماست
در ادامهٔ مثنوی هر جا موضوع عوض می‌شود یک یا دو بیت و به ندرت گاهی سه بیت در بحر «منسرح» بین دو موضوع آورده می‌شود. می‌توان گفت، هر جا وزن شعر عوض می‌شود نشانه‌ای است تا روشن شود که موضوع شعر نیز تغییر خواهد کرد.

در پایان هر بخش پیش از بیت یاد شده، یکی دو بیت خطاب به شیوهٔ ساقی‌نامه آورده شده است. به عنوان نمونه بخش سرآغاز منظومه، ۸۰ بیت است که با ابیات زیر پایان می‌پذیرد و با بخش دوم پیوند می‌یابد:

آن شود صیقل‌گر آینه‌ها
ساقیا ز آن می که چون آب بقا
ساغری ده کزغم دیرینه‌ام
عجز و نیاز دل مفتون بود
ای خدای ذوالجلال ذوالمنن
ای کسریم مستغاث مؤتمن... (ب: ۸۲-۷۹)

البته تعداد بیت‌های هر بخش هم اندازه نیست و بر اساس موضوع مورد نظر کم و زیاد می‌شود و بجز دو سه مورد، همواره هر بخش با ابیات ساقی‌نامه به پایان می‌رسد.

۳. ۶. مأخذ شفاهی داستان

داستان وامق و عذرا و سعاد و سلمی در این منظومه از مأخذ مشخصی بازگو نشده است و گویا مأخذ شاعر، همان اقوال شفاهی بوده است. زیرا در طول منظومه چندین بار شرح داستان را از قول «بلبل داستان زن بستان عشق» (ب: ۸۸۲)، «نغمه‌سنج مجلس مستان عشق» (ب: ۱۹۶۴)، «قصه‌پردازان داستان کهن» (ب: ۲۰۲۱)، «قصه‌پردازان اخبار سلف» (ب: ۱۸۷۹)، «قصه‌پرداز نیاز عاشقان» (ب: ۳۴۹۹) و ... باز گفته است.

۴. ۶. ترفندهای شاعرانه

نخستین ویژگی چشمگیر مثنوی «وامق و عذرا»، همان گونه که پیش از این گفته شد، سادگی بیان و روانی گفتار است. اما روانی در گفتار و بیان روایی داستان از کلام شاعر، یک نظم خشک و بی‌روح نساخته است. بلکه تصویرها، توصیف‌ها و استعاره‌هایی جاندار و زنده، بسیاری از بخش‌های این منظومه را شاعرانه کرده‌اند. برای نمونه، ترکیب‌های چون «آتش تر»، «آب خشک»^۱، «می خورشید تاب»، «گل‌های تر»، «اشک شعله‌تاب» و ... در بیت‌های زیر، با آنکه از گذشتهٔ شعر فارسی وام گرفته شده‌اند، در این منظومه خالی از لطف نیستند:

ساقی آمد آن به گیسو همچو مشک
تاز آبی افکند آن سیم‌پر
ساقی آمد آن به رخ چون آفتاب
تا شود هر ذره خورشید دگر
هر دمش بر لاله از خون جگر
آتش تر ریخت اندر آب خشک
خاکیان را آتشی در خشک و تر (ب: ۲-۱۴۳۱)
ماه ساغر شد ز می خورشید تاب
چون ز ماه جام گردد بهر مور (ب: ۷-۲۴۶۶)
خار مزرگان ریختی گل‌های تر (ب: ۱۵۸۲)

همچنین است تصویرهایی چون «نهادن لوای شعله بر دوش آه»، «سوختن شیون بر لب»، «شعله تابی اشک»، «شعله رنگی آب» و ... در بیت های زیر:

تا گشایم بر سپهر آغوش آه (ب: ۱۷۴)	نیه لوای شعله‌ام بـ دوش آه
کز تف آن سوخت بر لب شیونم (ب: ۱۱۰۱)	عشقت افکند آتشی بر خـرمم
از چه از طوفان اشک شعله‌تاب (ب: ۱۸۶)	همچو دریا دارم اکنون اضطراب
از شرار بـرق آه شعله‌رنگ (ب: ۳۹۴)	تا زنیـم آتش به رخت نام و ننگ

برخی از توصیف‌های این منظومه نیز از همین ویژگی برخوردارند. برای نمونه پس از آن که «سلمی» داستان دل‌باختگی و دلدادگی‌اش را به «وامق»، با دایه خود در میان می‌نهد. دایه برای بر انگیختن وامق و نرم کردن دل او، با او به سخن می‌نشیند. شاعر از زبان دایه این گونه سخن می‌راند:

کشوری ز آشوب چشم او خراب	او ز تاب زلف تو در پیچ و تاب
عالمی شوریده‌ی نوشین لبش	و آن دل از عشق تو در تاب و تبش ...
نیمه شب چون مه بتاب از روزنش	تا فرزند شب چو روز روشنش
در لب چون لعل آن تنگ شکر	شو نبات افشان و غارت کن گهر
نرگش بر لاله‌ی خندان بدوز	ماهش از مهسر دلارا برفـروز
در کفش نه طره‌ی شـبـرنگ را	وز خم گیسوش پر کن چنگ را... (ب: ۲۶۹۵-۲۷۰۳)

در جایی دیگر پای نهادن «وامق» را به باغ این گونه توصیف می‌کند:

شد سهیلی طلعت افروز چمن	کز قدمش شد چمن رشک یمن
هر کجا آن سرو رعنا می‌چمید	ناز می‌رسست و کرشمه می‌دمید
عنبه‌راگین گشت و مشک‌افشان صبا	تا برد دستی بر آن زلف دو تا
شد زمین رشک نگارستان چین	تا نهاد آن نازنین پا بر زمین
از خرامش جلسوه در جان پروری	و ز نگاهش غمزه در غارت‌گری (ب: ۷-۱۳۷۲)

و بر آمدن آفتاب راه جاندارانگازانه، این گونه به تصویر می‌کشد:

صبحدم در مهد چرخ فتنه ساز	گشت چون بیدار مهر از خواب ناز
سرمه‌ی خواب ازسیه نرگس چوشست	خنده سر کرد از گل سرخش نخست
از لحاف سبز گل سرببرکشید	بر بساط لاله‌گون ساغر کشید (ب: ۴-۱۲۴۲)

جاندار انگاری مفاهیم ذهنی چون عشق، میل، عقل، عیش، تحمل و ... هر چند ترفند تازه‌ای نیست، اما شاعر با بهره‌گیری از این شگرد، برخی از ابیات منظومه خود را جانی تازه داده است:

عشق دریا دل، تحمل خشک لب	شوق در راحت، تغافل در تعب
میل بی‌پروا، محبت پر غرور	عقل بی‌طاقت، صبوری ناصبور
راحت دل رفته، رنج جان به جا	جشن شادی خفته، جیش غم به پا
عیش و راحت بسته رخت از کوی دل	رنج و محنت خفته در پهلوی دل
دل صبوحی‌زن ز درد درد و غم	جان قدح نوش از می رنج و الم ...
عشق خصم عقل و مستی خصم هوش	صبر متواری، تحمل پرده‌پوش (ب: ۳۶-۱۶۲۷)

همچنین است در جای دیگر:

از متاع صبر در ملک وجود	گشت یغما هر چه باقی مانده بود
عشق شورانگیز می در جام کرد	عقل دوراندیش ترک کام کرد
عشق شد چوبک‌زن ناقوس شوق	کوفت در میدان سودا کوس شوق
عقل زد طبل رحیل از کوی دل	تلفت طاقت روی خسود از روی دل

میل در منزلگه دل پشامشرد
 شاعر گاهی با دست‌یازیدن به ترکیب‌هایی ویژه، سخن خود را آراسته است. از جمله می‌توان به ترکیب‌های وصفی چون «حیله‌فن»، «فتنه کوش»، «جامه زیب» و ترکیب‌های اضافی چون «آدم ارشاد»، «نوح استعداد»، «یوسف توفیق»، «موسی اقبال»، «احمد وحید»، «حیدر تأیید» و... اشاره کرد:

۱. ۴. ۶. ترکیب‌های وصفی:

داده جان‌ها از لب شک‌رشکن (ب: ۹۰۳)	خسته دل‌ها از نگاه حیله‌فن
می‌کشم خواری، ز عشق فتنه‌کوش (ب: ۴۳۸۰)	ساقیا می‌ده که تا باشم به هوش
در فشان با کیست لعل دل فریب (ب: ۱۸۱۶)	هم روش، با کیست سرو «جامه‌زیب»
تن نه سیم اندام سروی «جامه زیب» (ب: ۳۱۲۵)	رخ نه بزم‌افروز ماهی دل فریب

۲. ۴. ۶. ترکیب‌های اضافی:

نوحه‌گر بین «نوح استعداد» را...	خون جگر بین «آدم ارشاد» را
«موسی اقبال» را گم‌سره نگر...	«یوسف توفیق» را در چسه نگر
هم «خلیل شوق» را بر نار بین...	هم «مسیح عشق» را بر دار بین
«حیدر تأیید» را بیکار بین ... (ب: ۲۲۷۲-۸)	«احمد توحید» را در غار بین
«دست استغناء»ی او گردد دراز (ب: ۱۲۸۶)	از نهد پا بر سر «اورنگ ناز»

از دیگر ویژگی‌های این مثنوی کاربرد ویژه «واو» است که در مفهوم واژه‌های تبیینی (چون «یعنی») به کار گرفته شده است:

بر من ای من از تو غرق و غرق خون	سایه گستر شد سهی سرو تو چون
بر من ای من خاک و خاک درگهت	پرتو افکن شد چه سان روی مهت
بر من ای من صید و صید رام تو (ب: ۷۰-۹۶۸)	دانه افشانند از چه مشکین دام تو
روی او چون ماه و ماه چاره	آن یکی جادو فن و آهو نگه
قد او چون سرو و سرو خوش خرام (ب: ۲-۱۰۶۱)	آن یکی نوشین لب و شیرین کلام

۵. ۶. تکرار و اطناب ملال آور

از ویژگی‌های بسیار روشن این منظومه، اوصاف دراز دامن و تکرار مضامین همانند است. این ویژگی در سراسر منظومه، احساس می‌شود. گاهی این اوصاف آن قدر طولانی می‌شود که سایه بر اصل داستان می‌اندازد. به عنوان نمونه، هنگامی که مادر سلمی به او پیشنهاد انتخاب یکی از پادشاهان خواستگار را می‌دهد و او ناراحت می‌شود، مادر در یک وصف بلند و اغراق‌آمیز سی و هشت بیتی، او را به کاخ فرا می‌خواند. «سلمی» نیز در سی و سه بیت، پاسخ او را می‌دهد که تطویل آن از نظر ساختار داستانی شایسته نیست.

همچنین است ابیات ۱۸۸ تا ۲۰۷، ۵۰۰ تا ۵۴۰ و ۵۸۰ تا ۶۳۰ و ...

با آن که زبان منظومه «وامق و عذرا» زبانی سست، گسسته و وارفته نیست، اما صور خیال در این منظومه همان صور خیال پیشینیان است که در دوره بازگشت تکرار می‌شود و از این نظر در این مثنوی، هازگی دیده نمی‌شود.

یادداشتها

۱. رک. داستان‌های یونانی در ادب فارسی، ضیاء‌الدین سجادی، مجله هنر و مردم، شماره ۱۷۱، دی ۱۳۵۵، صص ۲ تا ۴.

آقای پرفسور مولوی محمد شفیع در کتاب «مثنوی وامق و عذرا می‌نویسد»: هیچ اطلاع قطعی در دست نداریم که مأخذ داستان وامق و عذرا که بیرونی و عنصری از آن استفاده کردند، چه بود، اما از بقایای اجزای مثنوی عنصری قریب به یقین است، که اصل داستان یونانی بوده است. (مثنوی وامق و عذرا، تألیف ابوالقاسم حسن بن احمد

عنصری، با مقدمه و تصحیح و تحشیه دکتر مولوی محمد شفیع، به اهتمام احمد ربانی، انتشارات دانشگاه پنجاب، ۱۹۶۶ میلادی، ص ۱۰).

۲. پروفیسور محمد شفیع در بارهٔ چگونگی دستیابی او به برگ هایی از نسخه وامق و عذرای عنصری نوشته است: سال ها پیش نسخهٔ کتابی به زبان عربی که موضوعش وقوف قرآنی است و به خط قدیم در ربع اول سدهٔ ششم هجری استنساخ شده بود، اتفاقاً به دست یک همکار گرامی قدر افتاد و چون به ظننش این نسخه به ذوق راقم سطور مناسب تر بود به بنده هدیه نمود. اسم کتاب در آن ضبط نشده اما در آخر کتاب اسمش را "الکتاب المختصر من کتاب الوقف" آورده است...

به چهار طرف آن چهار بارهٔ کاغذ که در آن ابیات مثنوی مرقوم بوده، برای مرمت چسبانیده بودند- چون به این ابیات اولاً متوجه شدم و دیدم که برای تقویت جلد چرمی کتاب نیز به دو طرف اوراق کهنه که در آن هم ابیات مثنوی کتابت شده بود به کار رفته است، اسم عذرا در این ابیات به نظرم رسید، بعضی از این ابیات را در نسخهٔ فرهنگ اسلامی چاپ پال هارن Paul Horn پیدا کردم، بر دلم منکشف شد که باید این اوراق مربوط باشد به نسخهٔ وامق و عذرای عنصری که چندین صد سال است مفقود شده- این اوراق به هم چسبیده را موفق شدم از همدیگر جدا کنم، اما دو قسمت یک ورقی را که از هم جدا کردن برای اینجانب مشکل بود، کارمندان موزهٔ بریتانیا لطفاً از هم جدا و درست کردند... سعی کردم ابیات مرقومه در آنها را حل کنم و بخوانم با احتیاط تمام آنها را علی حده رونویس کردم و بعد از تتبع بسیار بعضی از آنها را در کتاب لغت پیدا کردم. اما چون نسخهٔ این مثنوی را که به گمان غالب در کتابت اقدام از کتاب الوقف بوده، یعنی پیش از سنهٔ ۵۲۶ هـ کتابت شده، فقط برای تجلید پاره کرده، فقط یازده ورق متفرق و چند پارهٔ کاغذ آن را به کار برده بود، ترتیب کتاب و تسلسل اجزای قصه به هم خورده و فهم مطالب در بعضی موارد در این اوراق منتشره به غایت دشوار شده بود... (مثنوی وامق و عذرا، صص: ۱-۲).

۳. آقای اسدالله شهریاری نیز نسخه ای خطی از روایت ظهیر را در سال ۱۳۶۲ در مشهد یافته‌اند و پس از تصحیح و نگارش مقدمه، در سال ۱۳۷۰ با همت انتشارات جاویدان خرد منتشر کرده‌اند. متن و مقدمه کتاب یاد شده دچار اشکالاتی است که از آن جمله موارد زیر را می توان برشمرد:

- در ص ۴ مقدمه نوشته‌اند: وامق و عذرا (مثنوی و منظوم) تألیف آقا میرزا ابراهیم کرمانی متخلص به ظهیر، از روی نسخهٔ خطی که در سال ۱۳۱۵ هجری به وسیلهٔ میرزا علی بن میرزا باقر عطار مشهدی نگارش یافته با مقابلهٔ چند نسخه به سامان رسیده است. اما در متن کتاب تنها از یک نسخه- آن هم به گونه ای بسیار محدود - استفاده شده است.

- در صفحهٔ ۸ در بارهٔ ظهیر نوشته اند: "تاریخ ولادتش بنا بر محاسبهٔ تقریبی و به احتمال می‌تواند حدود سال ۱۲۵۵ هجری قمری بوده باشد - این محاسبه مبتنی بر تاریخ تألیف و کتابت، که در سال ۱۳۱۵ هجری قمری است- می باشد." و در صفحهٔ ۳۲ زیر عنوان "آثار دیگر" نوشته اند:

"ظهیر را آثاری دیگر است که می توان به مجمع البحرین سرودهٔ سال ۱۱۶۲ هـ. ق و دیوان غزلیات اشاره کرد." تناقض در عبارات بالا آشکار است: یعنی معلوم نیست کسی که در سال ۱۲۵۵ به دنیا آمده است چگونه ۹۳ سال قبل از تولد خود (در سال ۱۱۶۲) مجمع البحرین خود را سروده باشد!

- بجز مواردی مانند آنچه نوشته شد، داوری آقای شهریاری در بارهٔ کتاب یاد شده و قوت مؤلف آن، به اغراق آمیخته است و چندان با متن ضعیف کتاب سازگاری ندارد.

۴. برای آگاهی بیشتر، رک. وامق و عذرای عنصری، محمد جعفر محبوب، سخن، دورهٔ ۱۸، صص: ۱۳۳ تا ۱۳۵.

۵. آقای محمد علی تربیت در این مقاله به معرفی آثاری پرداخته که با عنوان "وامق و عذرا" پدید آمده‌اند. اما او نیز روایت های مختلف را بررسی نکرده است.

۶. برای آگاهی بیشتر از زندگی و شعر محمد حسین شیرازی می توان به آثار زیر مراجعه کرد:

- مقدمه چاپ سنگی سه دفتر از خمسهٔ حسینی، به کوشش و با مقدمهٔ حاج عبدالحسین ذوالریاستین.

- طرایق الحقایق، معصوم علی شاه نایب الصدر، تصحیح محمد جعفر محبوب، ج: ۳، ص: ۳۵۳.

- مجمع الفصحا هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، ۴، صص: ۲۱۳ تا ۲۱۸.
- حدیقه الشعراء، سید احمد دیوان بیگی شیرازی، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، صص: ۴۵۸ تا ۴۶۷.
۷. شماره بیت ها در این بخش از مقاله، بر اساس نسخه خطی کتابخانه علامه طباطبایی است.
۸. استعاره «آتش تر» برای شراب و «آب خشک» برای ظرف بلورین و آمیزش این دو ناساز (پارادوکس) شاعرانه، پیش از این در کارگاه خیال سخن سرای توانمند سده ششم، «خاقانی شروانی» صورت پذیرفته است:
- نوبر چرخ کهن چیست بجز جام می حامله‌ای ز آب خشک آتش تر در شکم
- دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، زوار، ۱۳۶۸، ص: ۲۶۰.
۹. در نسخه اساس نوای شعله بود که براساس نسخ دیگر تصحیح شد.

منابع

- اته، هرمان. (۱۳۳۷). **تاریخ ادبیات فارسی**، ترجمه دکتر رضا شفق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- تربیت، محمد علی. (۱۳۵۵). **مقالات تربیت**، به کوشش ح. صدیق، تهران: دنیای کتاب، مقاله وامق و عذرا، صص ۳۲۱ تا ۳۳۵.
- حسینی شیرازی، محمد حسین. (۱۳۲۶). **نسخه خطی خمسه حسینی**.
- سجادی، ضیاء الدین. (۱۳۵۵). **داستان های یونانی در ادب فارسی**، **مجله هنر و مردم**، شماره ۱۷۱.
- طرسوسی، ابو طاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی. (۱۳۵۶). **داراب نامه طرسوسی**، به کوشش دکتر ذبیح الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج اول.
- کتاب فروشی اسلامیة و دانش. (۱۳۷۸). **داستان وامق و عذرا**.
- محبوب، محمد جعفر. (۱۳۴۷). **وامق و عذرای عنصری**، **مجله سخن**، دوره ۱۸، صص ۴۳ تا ۵۲ و ۱۳۱ تا ۱۴۲.
- مولوی، محمد شفیع. (۱۹۶۶م). **مثنوی وامق و عذرا**، تألیف ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری، به اهتمام احمد ربانی، پنجاب: دانشگاه پنجاب.